

# بیبی قشقرق ۳



# تِه آتیش پاره‌های دنیا

نویسنده: جوآنا نادین  
تصویرگر: جس میخائیل  
مترجم: مونا توحیدی



PENNY DREADFUL CAUSES A KERFUFFLE  
 Copyright © Joanna Nadin, 2012  
 Cover and text artwork by permission of Usborne  
 Publishing Limited, Copyright © 2012 Usborne  
 Publishing Ltd.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون  
 بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار  
 ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از  
 آژانس ادبی نویسنده، Joanna Nadin، و ناشر آن، Usborne،  
 خریداری کرده است.  
 انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران  
 و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای  
 نشر است.

سرشناسه: نادین، جوآنا  
 Nadin, Joanna

عنوان و نام پدیدآور: ته آتیش پاره‌های دنیا/ نویسنده جوآنا نادین؛ تصویرگر جس میخائیل؛  
 مترجم مونا توحیدی‌صفت.  
 مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۶.  
 مشخصات ظاهری: ۱۴۹ص: مصور.  
 فروست: پنی قشقرق؛ ۳.

شابک: ۹۴-۷-۹۶۵۵-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۴-۷؛ دوره: ۱۲-۲-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت: عنوان اصلی: Penny dreadful causes a kerfuffle, 2014  
 یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی  
 Children's stories, English

موضوع: داستان‌های کوتاه انگلیسی  
 Short stories, English

شناسه افزوده: میخائیل، جس، تصویرگر  
 Mikhail, Jess

شناسه افزوده: توحیدی‌صفت، مونا، ۱۳۶۴ - مترجم  
 رده بندی دیویی: ۱۳۹۶ ت ۱۳۹ ت ۱۳۹۶/۹۷  
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۸۶۴۷۱

## پنی قشقرق ۳ ته آتیش پاره‌های دنیا

نویسنده: جوآنا نادین  
 تصویرگر: جس میخائیل  
 مترجم: مونا توحیدی  
 ویراستار: نسرین نوش امینی  
 مدیر هنری: فرشاد رستمی  
 طراح گرافیک: فاتمه ففقوری  
 ناظر چاپ: سینا برازوان  
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه  
 چاپ دوم: ۱۳۹۶  
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
 قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان  
 شابک دوره: ۹۴-۷-۹۶۵۵-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۴-۷  
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۱۲-۲

هوپا  
 Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد  
 دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰  
[www.hoopa.ir](http://www.hoopa.ir) [info@hoopa.ir](mailto:info@hoopa.ir)  
 همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
 هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی  
 از آن مجاز است.



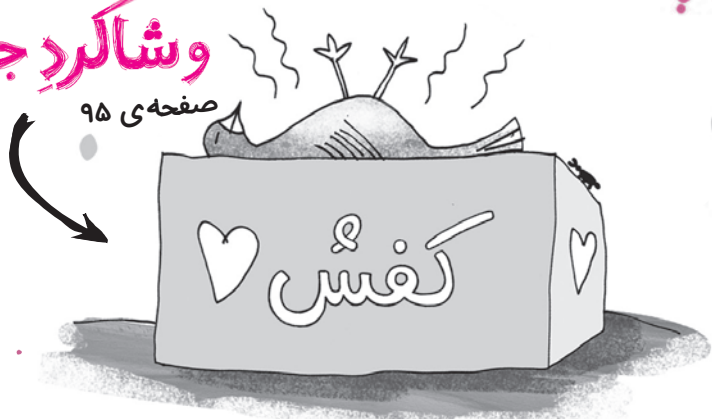
تقديم به جوزف والتر و السى ماد كه بعضى وقتها  
خراب كارى راه مى اندازند، اما تقريباً هيچ وقت تقصير  
آن‌ها نيست و اين خيلى چيزِ خوبى است.



# پنی قشقرق

و شاگرد جدید

صفحه‌ی ۹۵

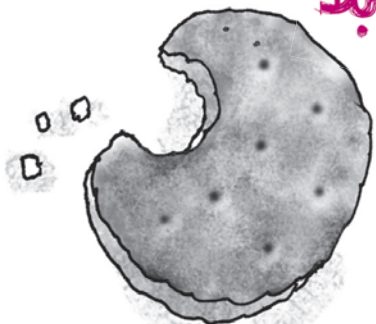


پنج پیشنهاد درجه یک

# پنی قشقرق

برای دفع بلا

صفحه‌ی ۱۳۸



# پنی قشقرق

نهایت تلاشش را می کند

صفحه‌ی ۱۱



# پنی قشقرق

و ماده‌ی سرّی

صفحه‌ی ۵۷





# با پنی قشقرق

و خامیل‌های بینوایش آشنا شوید:

پنی

(که هیچ وقت هیچ خراب کاری ای  
تقصیر او نیست.)



جورجیامی مورتون جونز  
(دختر عمه‌ی باهوش پنی)



کاسمو

(بهترین دوست پنی که تازگی‌ها  
کله‌اش را از ته کچل کرده.)



دِیسی

(خواهر اعصاب خردکن پنی)



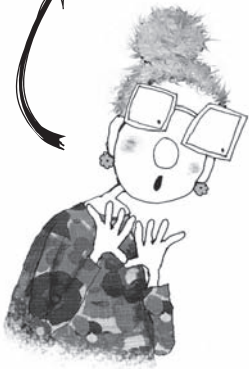
مامان و بابای

صبور پنی

مامان بزرگ

(که بیشتر وقت‌ها گوشه‌ای

چرت می‌زند.)



عمه دیدی

عصاقورت داده



بری

(میو! من گربه‌ی مامان بزرگم.)



پنی قشقرق

نهایت تلاشش

رامی کند





راستش را

بخواهید اسم من واقعاً

پنی قشقرق نیست، پنلویه جونز است!

لقب «قشقرق» را بابایم به شوخی گذاشته روی من. به خاطر این می‌گویم به شوخی، چون که هر وقت این را می‌گوید، مثلِ غاز قات‌قات می‌خندد. من که نمی‌دانم کجایش خنده‌دار است. تازه من اصلاً هم قشقرق نیستم، فقط به قولِ مامان بزرگ

«آهن‌رُبایِ دردسر» م. مامان می‌گوید اگر مامان بزرگ همان قدر که حواسش هست شربتِ سینه‌اش را سرِ ساعت بخورد، حواسش به من هم بود، این قدر دردسر درست نمی‌کردم. مامان بزرگ هم می‌گوید اگر مامان همه‌اش سرگرم جواب دادن به تلفن‌های دکترسیمنت نبود (رئیسِ مامان را می‌گوید که چشم‌هاش مثلِ دو تا تخم مرغِ آب‌پز ورقلمبیده است و به خاطر همین همه بهش می‌گویند دکترچشم‌مگسی) و بابا هم این قدر مشغولِ حلّ و فصلِ بحران‌های شورای شهر نبود، آن وقت شاید آن‌ها می‌توانستند بحران‌های پلاک ۷۳ خیابانِ رولینزروود (یعنی خانه‌مان) را حل کنند. پس همان طور که می‌بینید، من خیلی هم تقصیرکار نیستم.



مثلاً اگر الان سر تا پام آبی شده، خیلی تقصیرِ من نیست، همین طور آبی شدنِ بهترین دوستم، کاسمو مون‌وبستر، و همین طور

آبی شدنِ لباس‌قوییِ مهمانیِ خواهرم و همین طور آبی شدنِ شیک‌ترین رومیزیِ خانه‌مان. همه‌ی این‌ها زیر سرِ آقای شومان، مدیر مدرسه‌مان، است که همه‌اش دارد سرِ من غر می‌زند و چیزهایی مثل این می‌گوید: «پنلوپه پونز! این دفعه‌ی هزارمه که بهت می‌گم، قاشق برایِ غذا فورده، نه اینکه

بزاریش روی دماغت و باهات

آکروبات بازی کنی.» توی این

ماجرای آبی شدن، یک

چیزی بیشتر از همه

من را ناراحت می‌کند.

آن هم این است که من

فقط می‌خواستم کمک کرده باشم!

ماجرا از این قرار بود که چهارشنبه‌ای

بریجت گریمز، شاگرداولِ کلاس‌مان و

عزیزدردانه‌ی آقای شومان، یونیفرم





به خاطر پوشیدنِ چکمه‌ی پلاستیکی به من هم گیر داده بودند، البته نه اینکه مامانِ من هم به آزادی و خودبیانگری اعتقاد داشته باشد، نه، به این خاطر مجبور شدم چکمه بپوشم که یک لنگه کفشم افتاده بود توی فاضلاب. آخر می‌خواستم بینم کفشم از لای سربوشِ فاضلاب رد می‌شود یا نه، که خب معلوم شد می‌شود. همین را هم به خانمِ پترسون گفتم، ولی فایده‌ای نداشت.



مدرسه را پوشیده بود (یونیفرم مدرسه ترکیبی است از بلوز قرمز، شلوار یا دامنِ طوسی، جورابِ سفید و کفشِ سیاه که همه مناسبِ محیطِ مدرسه هستند). اما خانمِ پترسون، معلمِ کلاسمان که مثل چوب‌خشک لاغر و دراز



است، حتی یک کلمه هم به بریجت چیزی نگفت. به نظرم اصلاً منصفانه نبود، چون قبلش به کاسمو مون و بستر به خاطر پوشیدنِ شنلِ جنگجویانِ فیلمِ جنگِ ستارگانِ گیر داده بود. آفتابگردان (مامانِ کاسمو که البته اسمِ واقعی‌اش باربارا است) به او اجازه می‌دهد که هر لباسی دلش خواست بپوشد، چون به آزادی و خودبیانگری اعتقاد دارد. تازه

# پینی قشقرق

مجموعه‌ی شش جلدی



من کلی قشقرق دیگر هم به پا کرده‌ام.  
آن‌ها را هم بنویسید.



# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر .....